



در بحرین چه می‌گذرد؟

از: دکتر پیروز مجتهدزاده دانشگاه لندن

پیشگفتار

بحرین، اشاره کردند که این رویدادها نگرانی زیادی را در مورد گسترش جنبش‌های بحرین به دیگر کشورها و امارات خلیج فارس برانگیخته است.^۱ شکی نیست که هر جنبشی در منطقه خلیج فارس سبب تحریک نگرانی‌ها در میان حکومت‌های سنتی منطقه و دوستان غربی آنان می‌شود، ولی نگرانی حقیقی و جدی نسبت به رویدادهای بحرین بیشتر در عربستان سعودی محسوس است؛ کشوری که بیش از ۲۰ درصد جمعیتش شیعی مذهبنند؛ کشوری که جمعیت شیعی مذهبت با جمعیت اصلی بحرین یک ریشه و تاریخ دارند؛ کشوری که جمعیت شیعی مذهبت از نظر جغرافیائی در نزدیکی بحرین زندگی می‌کنند.^۲

از سوی دیگر، برخی منابع خبری در تفسیرهای خود، جنبش‌های بحرین را جنبشی مذهبی (شیعی) قلمداد کرده‌اند، درحالی که شمار زیادی از سنیان بحرین نیز در این جنبش‌ها شرکت داشته‌اند. از آنجا که ۷۵ درصد مردم بحرین شیعی مذهبتند و هر جنبش مردمی، خواه ناخواه، از این اکثریت قاطع مایه می‌گیرد، این اشتباه پیش می‌آید که این جنبش‌ها جنبه مذهبی

ماه دسامبر ۱۹۹۴ شاهد ناآرامی‌های تازه‌ای در کشور بحرین بود. گزارش‌ها حکایت از آن داشت که هفت تن در جریان تظاهرات سیاسی در منامه کشته و ده‌ها تن دیگر بازداشت شده‌اند.

اطلاعهایی که در مورد این ناآرامی‌ها پخش شد، نشان از درخواست‌های گوناگونی داشت، از جمله آزادی زندانیان سیاسی و بازگشایی مجلس شورای نمایندگان مردم بحرین. اما همزمانی این ناآرامی‌ها با سیزدهمین سالگرد رویدادی که سبب بازداشت و محاکمه و زندانی شدن جمعی به اتهام توطئه کودتا برای سرنگون ساختن حکومت بحرین در روز ملی بحرین (۱۶ دسامبر ۱۹۸۱) شده بود، جای تردید نمی‌گذارد که ناآرامی‌های اخیر بحرین دنباله جنبش‌های سیاسی دامنه‌داری است که از اواخر قرن نوزدهم تاکنون، هرچندگاه، به گونه‌ای خودنمایی کرده است.

خبرگزاری‌های بین‌المللی ضمن گزارش رویدادهای دسامبر گذشته در

تا ۷۵ درصد نشان می‌دهد که بیشتر آنان از بهارینگان (بازماندگان جمعیت ایرانی الاصل بحرین باستان) هستند. جامعه بحرین از دیرباز جامعه‌ای پویا و پرچوش و تلاش بوده است. این جامعه، دست کم، از روزگار پیدایش اسلام، تبدیل به یکی از مهمترین مراکز جنبش‌های سیاسی بر ضد حکومت عربان بیگانه در منطقه شد. جنبش‌های خوارج، زنگیان، قرقمیتان، بوسعیدیان تا جنبش‌های آزادی‌خواهی و ضداستعماری اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم، همگی اشاره به پویایی سیاسی مردم بحرین دارد. علل این وضع در جامعه کنونی بحرین را باید در فرهنگ و آموزش پیشرفته، اقتصاد فعال و تاریخ سیاسی بحرین جستجو کرد.

زمینه‌های آموزشی و اقتصادی

آموزش و پرورش در بحرین پیشینه‌ای نسبتاً کهن دارد. هنگامی که در دوران صفویان، بحرین جزو ایران بود، همانند دیگر نقاط کشور، از پیشرفت‌های فرهنگی برخوردار شد و به صورت یکی از مهمترین مراکز علوم شیعی در منطقه درآمد. این وضع تا آن اندازه اهمیت داشت که روحانیون از داخل ایران برای کسب علوم فقهی شیعی به بحرین می‌رفتند.^۵ ایرانیان بحرین از همان آغاز تأسیس مدارس به سبک جدید، به توسعه آموزش نوین پرداختند. هنگامی که استعمار بریتانیا جوامع عربی خلیج فارس را در تاریکی جهل نگاه می‌داشت، ایرانی الاصل‌های بحرین مدارس و مراکز آموزشی خود را گسترش می‌دادند. در اوایل قرن بیستم، فارسی‌زبانان بحرین چند دبستان، از جمله دبستان احمدیه و دبستان اتحاد را تأسیس کردند. این مراکز آموزشی، نخست از سوی انجمن سعادت در بوشهر اداره می‌شد و آموزگارش را از بوشهر به بحرین می‌فرستادند.^۶ مهاجران عرب برای مدت زیادی خود را سرگرم کارشکنی در راه گسترش این مراکز آموزشی ساختند، تا این که به یاری عوامل استعمار بریتانیا در بحرین، چند دبستان عربی در این سرزمین ایجاد کردند و آموزگاران را از کشورهای عرب مانند عراق و مصر به خدمت گرفتند. این گام‌ها هنگامی که بحرین برداشته می‌شد که از آموزش و پرورش در سراسر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس خبری نبود. دیری نگذشت که بحرین به صورت یک مرکز مهم آموزش و پرورش در خلیج فارس درآمد. اثر روانی این پیشرفت آموزشی تا آن اندازه در جامعه بحرین ژرف بود که نه تنها مردم این سرزمین خود را از دیگر عربان در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس برتر می‌دانستند، بلکه هیئت حاکمه بحرین، کشور خود را (در سال ۱۹۷۱) پیشرفته‌تر از آن می‌دید که در سطحی برابر با دیگر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس در طرح انگلیسی تشکیل فدراسیون امارات عربی خلیج فارس شرکت کند. این مطلب را که سید محمود علوی، وزیر دارایی وقت بحرین، در گفت‌وگویی خصوصی به آگاهی نگارنده رسانده بود،^۷ اخیراً از سوی امیرخسر و افشار، سفیر وقت ایران در بریتانیا و رئیس هیئت ایرانی مذاکره‌کننده با بریتانیا و بحرینی‌ها در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰، تأیید گردید. وی اخیراً در گفت‌وگویی با نگارنده پیرامون چگونگی مذاکرات ایران و بریتانیا و بحرین، یادآور شد:

«زمانی پس از حل مسئله بحرین که من هنوز سفیر ایران در لندن بودم، انگلیسی‌ها از من خواستند چون بحرینی‌ها از ایرانی‌ها حرف شنوی بیشتری دارند، آنان را به شرکت در فدراسیون مورد نظر بریتانیا تشویق کنم. هنگامی که موضوع را با رهبران بحرین در میان گذاردم، گفتند کشورشان پیشرفته‌تر و مهمتر از آنست که با جمعی از امارات عقب افتاده عربی وارد یک فدراسیون سیاسی شود».

از نظر اقتصادی، بحرین همیشه مرفه‌تر از دیگر جوامع کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بوده است. امکانات کشاورزی بحرین پیوسته درخور توجه بوده است و صید و بازرگانی مروراید برای قرن‌ها این سرزمین را آباد نگاه می‌داشت. در سال ۱۹۵۰، شمار قایق‌های درگیر در کار صید مروراید در آب‌های بحرین به حدود یک هزار می‌رسید. هنوز بازرگانی مروراید کاملاً از رونق نیافتاده بود که

دارد و از سوی مردم شیعی برای سرنگون کردن حکومت ستیان آل خلیفه سر می‌زند. گرچه این برداشت در گذشته‌های دور می‌توانست واقعی و حقیقی باشد، اما امروز گروه‌های گوناگونی در پی خواست‌های خود هستند، و مسلماً در میان آنان، کسانی نیز آرزوی سروری دین (حکومت شیعی) بر بحرین را دارند.

جنبش‌های سیاسی بحرین، در اوضاع بسیار حساس کنونی خلیج فارس، اهمیت زیادی دارد و بر روابط میان ملل منطقه اثر خواهد گذاشت، به ویژه که برخی محافل می‌کوشند انگشت‌تهمت را به سوی ایران دراز کنند. برای آشنایی با این شرایط و آثار آن بر چهره سیاسی منطقه، پیشینه و چگونگی مسئله را بررسی خواهیم کرد.

یادآوری این نکته را لازم می‌داند که پیشینه تاریخی بحرین، ارتباط دیرینه این سرزمین و مردمش با ایران، آمدن آل خلیفه به بحرین، چگونگی تسلط انگلیسیان بر آن و جدا شدنش از ایران، قبلاً در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به یک مثلث ژئوپلیتیک در خلیج فارس» به قلم نگارنده در ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی (سال هفتم - شماره یازدهم و دوازدهم - ۷۲ و ۷۱) به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

برخی ویژگی‌های جغرافیایی بحرین

شیخ‌نشین بحرین مجمع الجزایری است متشکل از ۳۳ جزیره کوچک و بزرگ در نیمه جنوبی بخش میانی خلیج فارس؛ بخشی که در نتیجه پیشرفتگی شبه جزیره قطر در خلیج فارس به گونه شبه خلیجی درآمده و خلیج سلوا خوانده می‌شود.

جزیره منامه (جزیره بحرین) بزرگترین جزیره این شیخ‌نشین است و شهر منامه (بایتخت بحرین) در بخش شمالی آن واقع شده است. منامه، پس از قشم، بزرگترین جزیره در خلیج فارس است. دیگر جزایر مهم بحرین عبارت است از: محرق که فرودگاه بین‌المللی بحرین در آن واقع است و بوسیله یک راه پل مانند دریایی به جزیره منامه وصل می‌شود؛ جزیره ام نعسان که بعد از منامه، بزرگترین جزیره بحرین است؛ و جزایر ستره، جده رکا، کلیف، الحول، حصیفة، ابوماهر، بوسین و ۲۲ جزیره دیگر که بیشتر خالی از سکنه است و با تخته سنگ و صخره‌های آهکی پوشیده شده. گستره این ۳۳ جزیره، حدود ۶۳۷ کیلومتر مربع است.^۳ بحرین از آغاز قرن بیستم، ادعای مالکیت بر مجمع‌الجزایر حواری (۱۷) جزیره واقع در نزدیکی کرانه‌های خاوری شبه جزیره قطر) و پایاب‌های دبیال و الجراه را مطرح ساخته و با دولت قطر وارد دعوائی شده که هم‌اکنون در دادگاه بین‌المللی مورد رسیدگی است.^۴ پایاب دبیال بزرگتر از جزیره محرق و مساحت پایاب الجراه حدود نیمی از جزیره محرق است. گذشته از این، بحرین بر پایاب الیریم حاکمیت دارد که برابر جزیره منامه گستره دارد و بخش‌هایی از آن به گونه جزیره درآمد است.

جمعیت بحرین را حدود نیم میلیون نفر برآورد می‌کنند و بر پایه آمارهای منتشر شده از سوی حکومت بحرین و دوستانش، ۵۵ درصد این جمعیت شیعی مذهبنده. این رقم به هیچ‌رو قابل پذیرش نیست و جمعیت شیعی مذهب بحرین نمی‌تواند کمتر از ۷۵ درصد باشد. ناظران، به ویژه ناظران ایرانی، باید دقت داشته باشند که حکومت‌های سنتی در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، به ویژه حکومت سعودی، از سرشماری عمومی واقعی و رسمی روی گردانند و ارقام و آمار جمعیتی را با توجه به مصالح سیاسی - اقتصادی خود اعلام می‌کنند.^۵

برای مثال، دولت سعودی مدعی است که جمعیت عربستان به مرز ۱۱ میلیون رسیده است و شمار شیعی مذهب‌ان از ده درصد فراتر نمی‌رود، حال آنکه برخی از ناظران میزان حقیقی جمعیت آن کشور را سه میلیون می‌دانند. هیچ‌یک از این ارقام درست نیست و با مروری بر ریشه‌های اصلی جمعیتی و رشد آن و چگونگی مهاجرت‌ها در منطقه می‌توان به این نتیجه رسید که شمار مردم عربستان سعودی باید تقریباً ۶ تا ۷ میلیون نفر و جمعیت شیعی آن کشور حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد این رقم باشد. همین برآوردها، نسبت شیعی مذهب‌ان به کل جمعیت بحرین را میان ۷۰

صنعت و بازرگانی نفت جای آن را گرفت.

رسیدگی به دعاوی ناشی از صید و بازرگانی مروارید تشکیل دادند. رهبران این جنبش دستگیر و به هندوستان تبعید شدند. انگلیسیان در سال ۱۹۲۳ شیخ عیسی بن علی را به اتهام مخالفت با بریتانیا محمول کردند و یک نمایندگی دائمی در بحرین تأسیس نمودند. این زمان مصادف بود با تجدید ادعای مالکیت ایران بر بحرین و شیخ عیسی متهم شده بود که از این دگرگونی استقبال می‌کند. همچنین علاقه‌ای که بیشتر مردم بحرین نسبت به تجدید ادعای مالکیت از سوی ایران نشان دادند، سبب نگرانی بریتانیا شد. بریتانیا یکی از ورزیده‌ترین افسران استعماری، یعنی سرچارلز بلگریو Sir Charles Belgrave را در سال ۱۹۲۶ به عنوان مشاور امیر بحرین روانه آن سرزمین کرد. این اقدام بریتانیا نفوذ استعماری را ژرف‌تر ساخت ولی اقدامات خشونت‌آمیزی در بحرین سبب بالا گرفتن نفرت روزافزون مردم بحرین به او شد و سرانجام به اخراج وی از بحرین انجامید. اقدامات استعماری بلگریو در بحرین محدود به اقدامات خشونت‌آمیز نسبت به مردم نبود، بلکه یک سلسله ابتکارات ناجوانمردانه در راه ایران‌زدایی بحرین و خلیج فارس را نیز شامل می‌شد. از جمله پیشنهاد تغییر نام خلیج فارس در سال ۱۹۳۷ که در آن تاریخ به اجرا در نیامد ولی در سال ۱۹۵۸ از سوی عبدالکریم قاسم، دیکتاتور بغداد، صورت پذیرفت.

روز ۲۰ ماه مه ۱۹۲۷ یک قرارداد سیاسی میان بریتانیا و ملک عبدالعزیز (امیر حجاز) که کشور عربستان سعودی را در سال ۱۹۳۲ تأسیس کرد) امضا شد که براساس آن روابط امیر عبدالعزیز و تحت‌الحمایگان بریتانیا، یعنی بحرین، قطر و امارات متصلحه، گسترش یافت. دولت رضا شاه این قرارداد را «تلاش ویژه بریتانیا برای خدشه‌دار ساختن موقعیت حقوقی سرزمینی ایران در خلیج فارس» شناخت و نسبت به آن اعتراض کرد. دولت ایران با ارسال نامه‌ای به جامعه ملل، خواهان بازگشت بحرین به ایران شد.

حساسیت و بدبینی ایران در آن دوران، ناشی از روحیه آزاده‌ای بود که در نتیجه جدا شدن سرزمین‌های پهناوری از چهارسوی ایران، به یاری روس و انگلیس، در دوران قاجاریان پدید آمده بود. پس از این تاریخ، دگرگونی‌های جهانی ناشی از ظهور رایش سوم در آلمان و سرگرمی‌های پایان‌ناپذیر ایران و انگلیس در خلیج فارس از یک طرف، و گسترش نفوذ ناسیونالیزم عرب در منطقه عربی خلیج فارس از طرف دیگر، تحولاتی را در چگونگی مبارزات و جنبش‌های مردم بحرین سبب شد.

اجرای ایده‌های خشونت‌آلوده چارلز بلگریو سبب شد که نخستین اعتصابات عمومی بحرین در سال ۱۹۳۸ روی دهد. خواست‌های اعتصابیون عبارت بود از: کنترل ملی بر آموزش و پرورش؛ حق تأسیس اتحادیه‌های صنفی؛ برپائی یک شورای قانون‌گذاری؛ تعویض نماینده بریتانیا در بحرین؛ و اخراج کارکنان بیگانه از شرکت نفت بحرین.^{۱۱} سه تن از رهبران این اعتصابات دستگیر و به هندوستان تبعید شدند.

در دوران بعد از جنگ جهان‌گیر دوم، این اعتصابات و تظاهرات نسبتاً محدود، تبدیل به جنبش‌های عمومی گسترده‌ای در بحرین شد. ایرانی‌گری و درخواست آزادی‌های سیاسی در این دوران انگیزه‌های اصلی جنبش بود. بریتانیا که می‌دانست سست شدن کنترلش بر بحرین برابر با از دست رفتن سلطه‌اش بر سراسر خلیج فارس خواهد بود، تصمیم گرفت به هر بهایی جنبش‌های مردم بحرین را مهار کند. در این راه بود که عوامل بریتانیا بر خورده‌های شیعه - سنی را در بحرین تشویق کردند. این برخوردها در سال ۱۹۵۳ تا آن اندازه جدی بود که بیم تبدیل شدن مبارزات آزادی‌خواهی بحرین به نبردهای مذهبی و جنگ داخلی می‌رفت. ولی رهبران هر دو شاخه شیعه و سنی عاقلانه متوجه خطرات این وضع شدند و کنفرانسی برای رسیدگی به این مسئله در روستای سنابس (در شمال جزیره منامه) تشکیل دادند و کمیته‌ای به نام «لجنه وحده الوطنی» (کمیته وحدت ملی) به وجود آوردند. این کمیته، شعار «نه شیعه و نه سنی از این پس»^{۱۲} را عنوان کرد و توانست به مسئله برخوردهای مذهبی در بحرین پایان دهد.

در ابتدا حکومت بحرین وجود این کمیته را تحمل کرد. در سال ۱۹۵۶ پادشاه اردن ژنرال گلوب پاشا را از کار برکنار ساخت و این اقدام سبب شد که آزادی‌خواهان بحرین بر این گمان شوند که تغییر یا عزل نمایندگان سیاسی

گرچه میزان تولید نفت در این سرزمین همواره محدود بوده است، ولی تأسیس پالایشگاه بابکو BAPCO در نیمه نخست قرن بیستم، که دومین پالایشگاه بزرگ خلیج فارس (پس از آبادان) به شمار می‌رفت، سبب شد که مقداری از نفت عربستان سعودی از راه لوله‌های زیردریایی به بحرین حمل و پس از پالایش به بازارهای جهان فرستاده شود. این پالایشگاه، همراه با صنایع آلومینیوم بحرین «البا» ALBA، اثر اقتصادی زیادی بر بحرین گذارد و طبقه جدیدی به نام «طبقه کارگر صنعتی» در این جامعه به وجود آورد. این دگرگونی‌ها کمک فراوانی به رونق اقتصادی در بحرین کرد. در همان حال، اعلام سراسر بحرین به عنوان منطقه آزاد بازرگانی و تأسیس بندر بزرگ سلمان سبب گسترش بازرگانی ترانزیت شد و زمینه را برای گشایش شعبه‌های بزرگترین بانک‌های جهان در آن سرزمین فراهم ساخت. این گام‌های بزرگ رفته رفته بحرین را به یکی از مهمترین مراکز پولی و بانکی در خاورمیانه تبدیل کرد. این وضع اقتصادی در تأمین رفاه عمومی اثر ژرفی که البته تاکنون بیشتر به سود حاکمان آل خلیفه وابستگان به آنها بوده است. گرچه اکثریت شیعه مذهب مردم بحرین نیز از این خوان نعمت بهره داشته‌اند، ولی خطاست اگر گمان رود که این بهره‌ای متناسب بوده است. اکنون که اقتصاد و رفاه اقتصادی بحرین رو به افول دارد، اکثریت مردم از اقلیت محروم‌تر خواهند بود و محرومیت آنان نسبت به گذشته، بیشتر و بیشتر خواهد شد. این شرایط، در کنار شرایطی سیاسی که اکثریت آموزش دیده مردم را از دخالت در تصمیم‌گیری برای سرنوشت جامعه محروم می‌سازد، زمینه را برای جنبش و ناآرامی در بحرین فراهم می‌آورد.

ناآرامی‌ها و جنبش‌های سیاسی در بحرین

ناآرامی‌های مردم بحرین در حقیقت از هنگامی آغاز شد که استعمار بریتانیا رسماً در سال ۱۸۹۲ سلطه کامل خود را بر این سرزمین برقرار کرد. بریتانیا قبلاً قراردادهای گوناگونی با حکام بحرین امضاء کرده و هر بار آن سرزمین را یک گام به سوی چیرگی کامل استعمار خویش نزدیک‌تر ساخته بود.

نخستین سرکشی و قیام عمومی مردم بحرین در ماه مارس ۱۸۹۵ بر ضد شیخ عیسی بن علی رخ داد. شیخ عیسی نخستین حاکم آل خلیفه در بحرین بود که بدون هرگونه ارتباط با ایران بر آن سرزمین حکومت می‌کرد. نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، سرهنگ دوم آرنولد ویلسن Sir Arnold Wilson (نویسنده کتاب معروف خلیج فارس The Persian Gulf) در آن هنگام از مسقط وارد بحرین شد. کنسول فرانسه در بوشهر ورود وی به بحرین را در آن شرایط، مسئله‌ای مشکوک یافت و به دولت خود نوشت:

«گزارش‌هایی که از منابع شایسته اعتماد دریافت کرده‌ام، اشاره دارد چند روزی است که نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس در بحرین حضور دارد، ولی من هنوز نمی‌دانم علت سفر سرهنگ ویلسن به این منطقه چیست؟»^۸

دامنه این شورش گسترش زیادی پیدا کرد و جمعی از تظاهرکنندگان در برخورد با نیروهای انتظامی انگلیسی کشته شدند. ابتکارات سرهنگ ویلسن سرانجام منجر به مهاجرت قیام‌کنندگان در ماه محرم ۱۳۱۳ (ژوئیه ۱۸۹۵) به زبارة در شمال باختری شبه جزیره قطر شد. مهاجرت این گروه به زبارة، سبب برخوردهای شدیدی میان حاکمان بحرین و شیوخ آل ثانی در قطر گردید. همین برخوردها بود که سرانجام موجب عقد قرارداد تحت‌الحمایگی با آل ثانی و تولد شیخ نشین قطر شد. این دگرگونی‌ها نقطه آغاز اختلافات سرزمینی و مرزی میان بحرین و قطر بود که همچنان ادامه دارد.^۹ برخورد عمومی مردم بحرین با حکام آن سرزمین سرآغاز جنبش‌ها و مبارزاتی طولانی بر ضد «چیرگی استعمار بریتانیا»^{۱۰} و پس از خروج بریتانیا، برای دستیابی به ارادی و دموکراسی بوده است.

در سال ۱۹۱۱ گروهی از بازرگانان بحرین خواستار محدودیت نفوذ بریتانیا در بحرین شدند. این گروه یک کمیته داوری بدون حضور نماینده بریتانیا برای

۶۱ تن عمانی و ۶۱ تن از مستعمره عدن (یمن جنوبی پیشین) بودند، در حالی که از ۲۹ نفر افسر پلیس در آن سال، ۱۷ نفر انگلیسی بودند. در سال ۱۹۶۵، بریتانیا سه پلیس زن انگلیسی را به عنوان کارآگاه پلیس بحرین استخدام کرد. سه تن از اهالی قبرس نیز سرپرستی بخش جنایی پلیس را عهده دار شدند. خشونت و سخت گیری های این سه نفر سبب شد که مورد تفر شدید مردم بحرین قرار گیرند. دو تن از این افراد در حادثه بمب گذاری در سال ۱۹۶۶ سخت مجروح و از کار برکنار شدند.^{۱۵}

با همه این احوال، نباید این نکته مهم را ناگفته گذارد که حکومت آل خلیفه در بحرین، نسبت به همه حکومت های سنتی در منطقه خلیج فارس، به ویژه در مقایسه با حکومت های کویت و سعودی و همچنین نسبت به دیکتاتوری عراق، حکومتی ملایم شمرده می شود. علت اصلی این ملایمت نسبی را باید در دو نکته زیرین جستجو کرد: نخست اینکه، آل خلیفه (بنی عتوب) از آغاز ورود به بحرین در سال ۱۷۸۳ خود را تا اندازه ای از مردم این سرزمین جدا یافتند؛ دوم اینکه، ترکیب جمعیت بحرین با دیگر امارات منطقه متفاوت بوده و هست. در حالی که سایر امارات جوامعی قبیله ای بوده اند که بیشتر برگرد قبیله حاکم رشد کرده اند، بحرین از روزگاران باستان جامعه ای شهرنشین بوده است، همانند جوامع ایران و بین النهرین. از این رو، حاکمان بحرین نتوانسته اند همه افراد جامعه را بطور کلی از دخالت در امور کشور محروم دارند و ناچار بوده و هستند از مردم عادی در اداره امور یاری جویند. حتی اگر افرادی از شیعیان جامعه بحرین می توانستند وفاداری کامل خود را به آل خلیفه ثابت کنند، تا مقام وزارت نیز پیش می رفتند. یکی از این افراد، سید محمود علوی بود؛ وی شیعه ای از ایرانی الاصل های بحرین بود که پس از گذران عمری نزدیک به یک قرن، در سال ۱۹۷۲ درگذشت. سید محمود علوی سال های درازی را در مقام وزیر دارایی حکومت آل خلیفه گذراند. آشنایی نگارنده با وی از سال ۱۹۷۱ در بحرین آغاز شد. او فارسی را به خوبی می دانست و نسبت به ایران احساسی توأم با احترام داشت، ولی وفاداریش به بحرین عربی و حکومت آل خلیفه تردیدناپذیر بود.

از اوایل دهه ۱۹۶۰، جهت گیری های سیاسی مردم بحرین دستخوش دگرگونی هایی شده بدین ترتیب که تلاش های یک عنصر کمونیستی منجر به تشکیل «جبهه ملی آزادی بخش بحرین» گردید و نفوذ اندیشه های ناصریزم و معنی نیز رفته رفته در جنبش های سیاسی بحرینی ها خودنمایی کرد. در سال ۱۹۶۲، آموزگاران دبیرستان های بحرین اعتصاب کردند، ولی همگی بازداشت شدند. در سال ۱۹۶۳ زنان بحرینی برای نخستین بار به جنبش های مردمی پیوستند و به طرفداری از روابط نزدیک میان مصر و سوریه و عراق دست به تظاهرات زدند. نه تنها این تظاهرات برای نخستین بار زنان را به میدان جنبش های سیاسی مردم بحرین وارد کرد، بلکه برای نخستین بار یک مسئله عربی را در بحرین مطرح ساخت. به همین دلیل، بازرگانان و اعتراض کنندگان سنتی که بیشتر تمایلات ایرانی داشتند خواهان آزادی های محلی و مبارزه با استعمار بریتانیا بودند، در این تظاهرات شرکت نکردند.

در ماه مارس سال ۱۹۶۵ اعتصاب های کارگران شرکت نفت بحرین به سراسر این سرزمین گسترش یافت و زندگی را در بحرین فلج ساخت. علت، اعتراض به اخراج صدها تن از کارکنان شرکت بود. این اعتصابات از سوی دانش آموزان دبیرستان ها حمایت شد و به سراسر بحرین گسترش یافت. از درون این اعتصابات و تظاهرات، جبهه سیاسی تازه ای به نام «جبهه القوه التقدمیه» (جبهه نیروهای پیشرو) با شرکت چند تن کمونیست و بعثیست، سر برآورد. این جبهه درخواست های جنبش مردم بحرین را از حدود درخواست های مطرح شده در سال های ۵۶-۱۹۵۴ فراتر برد و موارد زیر را نیز به آن افزود: لغو همه دستورهای اخراج، به رسمیت شناختن حق تأسیس اتحادیه های صنفی؛ حق تشکیل گروه های سیاسی؛ لغو حالت فوق العاده که از سال ۱۹۵۶ همچنان برقرار بود؛ آزادی همه زندانیان سیاسی؛ و اخراج همه کارکنان انگلیسی و غیر بحرینی از شرکت نفت بحرین.^{۱۶}

این تظاهرات و اعتصابات با زور در هم شکسته شد و جمعی از سران جنبش زندانی یا تبعید شدند. شیخ خلیفه بن سلمان، برادر امیر بحرین، به عربستان سعودی و کویت سفر کرد و جانبداری آنان را از اقدامات پلیس امنیتی حکومت

بریتانیا در شرق کاری «غیر ممکن» نخواهد بود. این گمان، آزادی خواهان بحرین را تشویق کرد که برای پایان دادن به خشونت های سرچارلز بلگریو و اخراج او از بحرین به پا خیزند. هنگامی که سلوین لوید Selwyn Lioyd وزیر خارجه بریتانیا برای دیداری وارد بحرین شد، ده ها هزار تن تظاهرکننده از شهر محرق در جزیره محرق (که فرودگاه بین المللی بحرین در آن واقع است) به فرودگاه ریختند و راه پل مانند محرق به منامه را با فریادهای «سلوین به خانه ات برگرد» بستند و خواستار اخراج بلگریو از بحرین شدند. این اقدام کاملاً مؤثر بود و وزیر خارجه بریتانیا و میهماندارانش ناچار شدند با استفاده از قایق های موتوری از فرودگاه به پایتخت (منامه) بروند. پلیس به تظاهرکنندگان حمله کرد و این کار سبب شد که مردم دست به اعتصاب عمومی زنند. رهبران کمیته وحدت ملی با دولت وارد مذاکره شدند و آرامشی نسبی برای چند ماه حکمفرما گردید که در حقیقت «آرامش قبل از توفان» بود. حمله مشترک انگلیس و فرانسه و اسرائیل به کانال سوئز، بهانه ضروری را برای تظاهرات گسترده ای در ماه نوامبر ۱۹۵۶ فراهم ساخت. این بار حکومت بحرین در برابر تظاهرکنندگان روش خشونت آمیزتری در پیش گرفت. گروهی از رهبران کمیته وحدت ملی دستگیر و محاکمه شدند. دادگاه محاکمه کننده آنان متشکل از سرچارلز بلگریو و سه تن از اعضای خانواده آل خلیفه بودند و محکومین به جزیره سنت هلن St. Helena تبعید شدند. گرچه سیاست های استعماری خشونت آمیز بلگریو در این رویدادها پیروز شد، ولی بریتانیا به این نتیجه رسید که ادامه حضور وی در بحرین سبب بروز آشوب های بزرگی به زیان منافع استعمار بریتانیا در خلیج فارس خواهد شد. به این ترتیب، یک سال بعد (۱۹۵۷)، بلگریو به بهانه بازنشستگی از بحرین فراخوانده شد. سقوط بلگریو به گونه ای برنامه ریزی شده بود که به هیچ وجه احساس پیروزی به آزادی خواهان بحرین دست ندهد.

تمایلات ایرانی در جنبش های این دوره تا آن اندازه بود که نمایندگان مجلس شورای ملی ایران را واداشت در اواخر آبان ماه ۱۳۳۶ (نوامبر ۱۹۵۷) لایحه ای تصویب کنند که به موجب آن بحرین «استان چهاردهم» ایران اعلام^{۱۷} و دو کرسی خالی برای نمایندگان این استان در مجلس شورای ملی در نظر گرفته شود. گرچه این اقدام، پس از یک قرن بی اعتنایی نسبی تلاش ایران را برای بازگرداندن بحرین وارد مرحله ای جدی ساخت، ولی متأسفانه هم به زیان ایران تمام شد و هم به زیان مردم بحرین. اعلام سیاست «خروج ایران از آن دسته از مجامع بین المللی که بحرین را به عنوان یک دولت مستقل به عضویت پذیرند»، سبب دشواری های فراوانی برای ایران، به ویژه در روابطش با برخی نهادهای سازمان ملل متحد، بریتانیا، عربستان سعودی و شماری از کشورهای عربی شد و بهانه بزرگی به دست افراطی های عراقی داد تا تبلیغات ضد ایرانی را در منطقه گسترش دهند. بعلاوه، این اقدام نه تنها بریتانیا و حکومت بحرین را نسبت به جنبش های مردمی بحرین و احتمال ارتباط آن با ایران حساس تر ساخت، بلکه آزادی خواهان بحرین را واداشت برای جلوگیری از متهم شدن به وابستگی به «سیاست های توسعه طلبانه ایران در خلیج فارس» که آن هنگام به شدت بر ضد ایران و حقوق حقه اش تبلیغ می شد، از ابراز هرگونه تمایل به ایران خودداری ورزند.

از همین دوران بود که بریتانیا اندیشه ناجوانمردهانه دگرگون ساختن چهره دموگرافیک بحرین را به اجرا گذارد. سیاست «ایران زدایی» در بحرین شامل وارد کردن شمار زیادی از عربان گوناگون و افراد دیگر از مستعمرات انگلیس به بحرین به عنوان کارگر بود. در عین حال، تظاهرات سال ۱۹۵۶ حاکمان آل خلیفه را واداشت تا از منامه (پایتخت) خارج شوند و در روستای رفاع الغربی اقامت کنند و تنها بدوهای سنتی مذهب و عرب نژاد را، به عنوان گارد محافظ خود، اجازه اقامت در آن روستا دهند.^{۱۸}

از سوی دیگر، تدبیرهای تازه بریتانیا سرانجام سبب کاهش روزافزون مشارکت مردم بحرین در سرنوشت کشور خود شد. در سال ۱۹۵۸ از جمع ۶۰ شغل مهم حکومتی، ۱۴ مورد در اختیار اعضای خانواده آل خلیفه و ۲۳ مورد در اختیار افسران انگلیسی بود؛ در سال ۱۹۶۵ از جمع ۶۳ پست مهم حکومتی، ۲۵ پست به آل خلیفه اختصاص داشت. از ۷۳۹ نفر اعضای پلیس بحرین در سال ۱۹۵۹، ۲۰۲ تن بحرینی، ۱۲۰ تن از یمن (یمن شمالی پیشین)، ۶۹ تن عراقی،

شود. اما بریتانیا سخت با این امر مخالفت می‌کرد و حکومت بحرین نیز نمی‌خواست چنین رفتارندومی را بپذیرد زیرا آن را به معنی انکار حاکمیت یکصد و پنجاه ساله آل خلیفه بر بحرین می‌دانست. سرانجام توافق شد که از طریق سازمان ملل متحد یک نظرخواهی عمومی در بحرین صورت گیرد و دبیرکل وقت سازمان، مدیر دفتر سازمان ملل در ژنو به نام «سینیور ویتوریو وینسپیره گیجاردی» را مأمور این کار کرد. وی پس از پایان مأموریت دو هفته‌ای خود در بحرین گزارشی به دبیرکل تسلیم نمود که در بند ۵۷ آن آمده بود:

«نتیجه بررسی‌ها مرا قانع کرده است که اکثریت قاطع مردم بحرین خواهان آن هستند که سرزمین آنان رسماً به عنوان کشوری مستقل با حاکمیتی کامل و با آزادی تعیین روابط با ملل دیگر شناخته شود.»^{۲۳}

این گزارش سپس در شورای امنیت مطرح شد و شورا با صدور قطعنامه شماره ۲۷۸ مورخ ۱۱ مه ۱۹۷۰، خواسته مردم بحرین را تأیید کرد. این موضوع در ظرف یک هفته به تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنای ایران نیز رسید.

پس از رسمیت یافتن تصمیم سازمان ملل متحد و اعلام استقلال بحرین، یک هیئت از مقامات سیاسی و مطبوعاتی ایرانی به ریاست معاون سیاسی وزارت امور خارجه، از بحرین دیدار کرد. در پی دیدار این هیئت حسن نیت سیاسی، یک هیئت حسن نیت دانشگاهی نیز به ریاست دکتر محمدحسن گنجی، رئیس بخش جغرافیای دانشگاه تهران و با عضویت نگارنده وارد بحرین شد. در این دیدار، نگارنده متوجه احساس دوگانه بحرینی‌ها نسبت به اقدام ایران و انگلیس و سازمان ملل متحد در مورد سرنوشت کشورشان شد. در حالی که امیر بحرین، شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه، از گروه دانشگاهی که هیچ رابطه‌ای با دستگاه حاکمه ایران نداشت، می‌خواست در بازگشت «مراتب ارادت خالصانه وی را به حضور پدر تاجدار» برساند، سید محمود علوی، وزیر دارایی وی از خروج بریتانیا از بحرین و خلیج فارس ابراز نگرانی می‌کرد و می‌گفت «اگر، برای مثال، ایران به بحرین حمله کند چه کسی از ما دفاع خواهد کرد؟». گروهی از دانشجویان ایرانی الاصل کالج صنعتی بحرین از اقدام ایران ابراز خرسندی می‌کردند، به ویژه از آن جهت که همه بهانه‌های تبلیغاتی ضد ایرانی و عربی ساختن دموکراسی بحرین از میان برداشته شده بود، اما گروهی از بازرگانان و فرهنگیان ایرانی الاصل از اینکه در جریان نظرخواهی نمایندگان سازمان ملل متحد مورد مشورت قرار نگرفته بودند، ناراضی داشتند.

در پی حل مسئله بحرین، روابط ایران با کشورهای عربی، بویژه بحرین و عربستان سعودی، گسترش فراوان یافت.

در سال ۱۹۷۳، بحرین با برخورداری از احساس اطمینان نسبت به توازن سیاسی معقوله که نفوذ متقابل ایران و عربستان سعودی در آن سرزمین به وجود آورده بود، در برابر خواست دیرینه مزیم بحرین سرفرواورد و اجازه تشکیل مجلس شورا مرکب از نمایندگان مردم بحرین را داد. تأسیس این شبه پارلمان در بحرین، همانند تشکیل پارلمان در کویت، خشم فراوان سعودی‌ها را برانگیخت. آنان که با دموکراسی دشمنی همیشگی دارند و «پارلمان» را نشانه «ضعف» حکومت و دخالت‌های بی‌جای عامه مردم در کار حکومت می‌دانند، دولت بحرین را برای بستن پارلمان آن کشور زیر فشار گرفتند. این فشارهای سنگین، سرانجام سبب شد که مجلس شورای بحرین به بهانه «اخلال در اداره امور کشور» در سال ۱۹۷۵ تعطیل شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران، روابط ایران با حکومت‌های عربی حوزه خلیج فارس از جمله بحرین و عربستان سعودی دچار تنش‌هایی شد. علت امر، هراسی بود که از انقلاب ایران در دل داشتند. این احساس پدید آمده بود که دولت انقلابی جدید در ایران مستقیماً از راه‌های نظامی دست به صدور انقلاب بخواهد زد یا آنکه انقلاب الهام بخش قیام‌های اسلامی در جوامع آنها خواهد شد. احساس اخیر چندان بی‌جا نبود، زیرا پس از پیروزی انقلاب در ایران، تظاهرات

بحرین جلب کرد،^{۲۴} و به این ترتیب بحرین به آرامش ناشی از خفقان بازگشت و استعمارگران بریتانیا بار دیگر در برج عاجشان در بحرین اسوده خیال شدند. در این دوران سه هزار انگلیسی در بحرین حکمرانی و عیش و نوش می‌کردند؛ اینان کلوب ویژه‌ای با نام فارسی محلی «جیم‌خانه» (جایی که افراد در آن پنهان می‌شدند) داشتند که نامش را به «بریتیش کلاب» تغییر دادند تا از ورود افراد غیر وابسته به نمایندگی مستعمراتی بریتانیا در بحرین جلوگیری نمایند. یکی از عوامل مستعمراتی بریتانیا درباره بحرین و این کلوب، در آن دوران چنین گفت:

«جای خوبی بود، و در واقع شرایط بیشتر شبیه شرایطی بود که روزگاری در هندوستان داشتیم.»^{۲۵}

پیروزی‌های عوامل و وسایل خفقان در بحرین، سبب افزایش غرور مستعمراتی انگلیسیان در آن سرزمین شد. شمار سربازان انگلیسی در بحرین فزونی گرفت و مجله اکونومیست چاپ لندن در مقاله‌ای در سال ۱۹۶۶ نوشت:

«اوایل ماه آوریل جاری پدیده‌های حاکم بحرین نسبت به دموکراسی خزنده در کویت درست درآمد. این هنگامی بود که حکومت کویت بر افرادی تاختن گرفت که با از حد خود فراتر گذاشته بودند. بدون تردید، بریتانیا با ایده سازمان‌های سیاسی در بحرین سر سازگاری نخواهد داشت.»^{۲۶}

در سال ۱۹۶۷، هنگامی که بریتانیا مجبور شد نیروهای خود را از عدن (يمن جنوبی پیشین) خارج سازد، بحرین به صورت مرکز اصلی نیروهای زمینی و دریایی بریتانیا در خلیج فارس درآمد. این دگرگونی، به معنی اهمیت بیشتر بحرین و آل خلیفه در دیده بریتانیا، و برای مردم بحرین در حکم خفقان بیشتر بود. در اواخر دهه ۱۹۶۰، آمریکاییان وارد صحنه سیاسی بحرین شدند و با بدست آوردن تسهیلات پایگاهی دریایی، بر ناراضی‌های عمومی افزودند.

ایران، به منظور تعیین مرزهای دریایی خود در خلیج فارس، از سال ۱۹۶۵ گفتگوهای را با بریتانیا آغاز کرده بود. اما به زودی معلوم شد که به خاطر وجود اختلافات عمیق مرزی و سرزمینی در منطقه، از جمله مسئله حاکمیت بر بحرین، مشخص کردن مرزهای دریایی میان کشورهای شمال و جنوب خلیج فارس مقدور نیست.

در ماه ژانویه ۱۹۶۹، شاه در خلال دیداری رسمی از هندوستان، در یک مصاحبه مطبوعاتی خطاب به خبرنگاران بین‌المللی اعلام کرد:

«ما نمی‌توانیم بپذیریم جزیره‌ای که توسط انگلیسی‌ها از کشور ما جدا شده، توسط ایشان ولی به حساب ما به کسانی دیگر داده شود. این اصلی است که ایران نمی‌تواند از آن صرف نظر کند... ایران از سوی دیگر پیوسته به این سیاست خود دلبستگی داشته است که هرگز برای بدست آوردن اراضی و امتیازات ارضی، علی‌رغم تمایل مردم آن سامان، به زور متوسل نشود. من می‌خواهم بگویم که اگر مردم بحرین مایل نباشند به کشور ما ملحق شوند، ما هرگز به زور متوسل نخواهیم شد. زیرا این خلاف سیاست دولت ما است که برای گرفتن این قسمت از سرزمین خود به زور متوسل شود...»^{۲۷}

در بخش‌های دیگری از گفت‌وگوهای مطبوعاتی، شاه توضیح داد که بحرین از لحاظ استراتژیک برای ایران اهمیت ویژه‌ای ندارد و از نظر اقتصادی نیز گرفتن بحرین جز هزینه‌های تازه برای دولت ایران حاصل دیگری نخواهد داشت. مهمتر از همه اینکه به زور گرفتن بحرین سبب خواهد شد نیروهای ایرانی برای ابد نگران امنیت بحرین باشند و سرباز ایرانی همواره باید نگران باشد که از گوشه هر خیابانی ممکن است تیری به سوی او شلیک گردد. در این شرایط، اگر مردم بحرین خواستند به ایران بپیوندند از آن استقبال خواهد شد، در غیر این صورت ایران برای تصاحب بحرین متوسل به زور نخواهد شد.^{۲۸} وی در ادامه این بحث پیشنهاد کرد:

«... هر کاری که بتواند اراده مردم بحرین را به نحوی که نزد ما و شما و همه جهان به رسمیت شناخته شود، نشان دهد، خوب است...»^{۲۹}

ایران در تلاش بود که سرنوشت بحرین از راه یک رفتارندوم راستین روشن

ملی حیاتی ایران را در خلیج فارس تهدید خواهد کرد. درحالی که سیاست‌های تهران آشکارا نشان از تلاش برای نزدیکی و همکاری با همسایگان در خلیج فارس دارد، برخی عوامل غیر مسئول در ایران، روابط بی‌معنی و عملی نتیجه‌ای را با برخی منابع و محافل ناآرام در منطقه عربی خلیج فارس ادامه می‌دهند؛ روابطی که به هیچ‌وجه در جهت منافع ملی ایران نیست. تردیدی وجود ندارد که اگر از ادامه روابط توجیه نشدنی این افراد با برخی محافل در سرزمین‌های عربی خلیج فارس جلوگیری نشود، سرزنش همه رویدادها متوجه ایران خواهد گردید و خطرات برای منافع حیاتی ایران در منطقه فزونی خواهد گرفت.

یادداشت‌ها

۱. خبرگزاری فرانسه - یکشنبه ۱۸ دسامبر ۱۹۹۴.
۲. پیروز مجتهدزاده در مصاحبه با رادیو فرانسه، بخش فارسی، دوشنبه ۱۹ دسامبر ۱۹۹۴.
۳. پیروز مجتهدزاده، «شیخ نشین‌های خلیج فارس»، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۴۹، صفحه ۱۶۹.
۴. پروژه مورد مطالعه در دادگاه بین‌المللی در زمینه اوضاع جغرافیایی و پیشینه‌های حقوقی و تاریخی اختلافات بحرین و قطر بر سر مجمع الجزایر حواریه و پایاب‌های دیبال و جراده از سوی نگارنده تهیه شد.
5. Encyclopaedia Iranica, quoting Niebuhr, II, p. 189, Vol III, Fascicle 5, Rutledge & Kegan Paul, Columbia University 1988, p. 508.
۶. صادق نشات (میرداماد)، «تاریخ سیاسی خلیج فارس، شرکت نسبی کانون کتاب، تهران ۱۳۴۵»، صفحه ۷-۴۴۶.
۷. یادداشت‌های خصوصی نگارنده از سفر به امارات خلیج فارس، فروردین ماه ۱۳۵۰.
8. French Foreign Ministry Documents, Vol 4, Documents of Consulates at Tabriz and Bushehr, p. 200.
9. Pirouz Mojtahed - Zadeh, «Territorial and Maritime Boundaries of Bahrain and Qatar», to be published, pp. 53-4. for details of this agreement see document L/P, L/S, Iu/6u6, p. 8 of fo in India Office.
10. Fred Halliday, «Arabia Without Sultan», Penguin Books, London 1975, p. 442.
11. Halliday, op. cit., p. 443.
۱۲. برای آشنایی بیشتر با رویدادهای سیاسی بحرین در این دوران نگاه کنید به «من البحرین الی المنفا» (از بحرین تا تبعید)، چاپ بیروت ۱۹۶۵.
13. (British) House of Commons, Debate, Vol. 578, 27 November 1957, Cols. 115-6.
۱۴. در روستای رفاع الغریبی بود که نگارنده برای نخستین بار با شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه امیر بحرین دیدار و گفت‌وگو کرد.
15. Halliday, op. cit., p. 446.
16. Patrick Seale, «Riots Shatter Calm of Rule By Cocktail Party», The Observer, London 28 March 1965.
17. The Economist, London 14 May 1966.
18. New York Times, 14, April 1971.
19. The Economist, London 14 May 1966.
۲۰. پیروز مجتهدزاده، «شیخ نشین‌های خلیج فارس»، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۴۹، به نقل از روزنامه کیهان، شماره ۷۶۳۵، مورخ ۱۵ دیماه ۱۳۲۷، صفحه دوم.
۲۱. همان منبع.
۲۲. همان منبع.
23. UN Monthly Chronicle, Supplement for January, February and March 1970, Document S/9726.
24. Keesing's Contemporary Archive, July 24, 1981, p. 30982.
25. Keesing's Contemporary Archive, February 26, 1982, p. 31353.
26. Keesing's Contemporary Archive, op. cit., p. 31354.

چندی در عراق، بحرین و عربستان سعودی صورت گرفت و جنبشی در میان شیعیان کشورهای عربی خلیج فارس پدیدار گردید. سعودی‌ها که همواره آرزوی سروری در خلیج فارس و ایجاد کشوری متشکل از همه سرزمین‌های شبه جزیره عربستان را داشته‌اند، درصدد برآمدند با بهره‌برداری از این تحولات، طرح دیرین خود را برای شکل بخشیدن به یک اتحادیه در منطقه خلیج فارس به سرپرستی عربستان و بدون شرکت ایران و عراق عملی سازند. تجاوز عراق به ایران در شهریور ۱۳۵۹ فرصت مناسب را پیش آورد و در فوریه ۱۹۸۱، وزرای خارجه عربستان سعودی، کویت، عمان، قطر، بحرین و امارات عربی متحده در اجلاس ریاض با تشکیل شورای همکاری خلیج فارس موافقت کردند.^{۲۲} این شورا از ابتدا، جمهوری اسلامی را خطر اصلی برای وضع موجود در منطقه شناخت و ایران را مسئول حرکت‌های اسلامی شیعیان در کشورهای عربی خلیج فارس قلمداد کرد.

روز ۱۳ دسامبر ۱۹۸۱ دولت بحرین اعلام کرد که موفق به کشف و خنثی کردن توطئه‌ای برای کودتا در آن کشور شده^{۲۵} و ادعا نمود که گروهی «تروریست» عضو «جبهه آزادیبخش بحرین مرکب از ۴۵ نفر بحرینی، ۱۳ نفر از اتباع عربستان سعودی، یک تن کویتی و یک عمانی که در ایران تعلیم دیده بودند دستگیر شده‌اند. وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی بی‌درنگ هرگونه ارتباط ایران با این رویداد را تکذیب کرد و رسانه‌های گروهی ایران نیز این اتهام را بخشی از تلاش تبلیغاتی حساب شده برای بدنام کردن انقلاب اسلامی معرفی نمودند، اما سعودی‌ها این بهانه را از دست ندادند و کوشیدند از جریان به سود خود بهره‌گیرند. وزیر کشور عربستان، شاهزاده نایف بن عبدالعزیز، یک هفته پس از کودتای ادعایی به بحرین سفر کرد و اعلام داشت: «... توطئه اخلاص... از سوی دولت ایران و بر ضد عربستان سعودی تدارک شده بود...»^{۲۶}

روز ۲۰ دسامبر ۱۹۸۱، یک قرارداد امنیتی بین عربستان سعودی و بحرین به امضاء رسید و در پی آن «سپر دفاعی شبه جزیره» که در حکم بازوی نظامی شورای همکاری است در عربستان پا گرفت.

در سایه چنین اتهامات و تمهیداتی، بحرین و دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس هرچه بیشتر به سوی عربستان سعودی کشیده شدند و جملگی با کمک‌های دهها میلیارد دلاری خود عراق را در تجاوزش به ایران یاری دادند. درباره بی‌اساس بودن افسانه‌ها و اتهامات یاد شده و نیز اهداف و آرزوهای خطرناکی که مشوق عربستان سعودی در دامن زدن به آنها بوده است، در مقاله «نگاهی به یک مثلث ژئوپلیتیک در خلیج فارس» (که در پیشگفتار به آن اشاره شد) به تفصیل و با ذکر جزئیات سخن رفته و نیازی به بیان و تشریح مجدد واقعیت‌ها دیده نمی‌شود.

نتیجه

در ناآرامی‌های اخیر در بحرین، مقامات محلی و همچنین عربستان سعودی و کشورهای دوستش در غرب، کوشیده‌اند بار دیگر پای ایران را به میان آورند و حمله تبلیغاتی ناروایی بر ضد ایران به راه اندازند. ذکر این نکته ضروری است که اصولاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ادعای تاریخی ایران در مورد مالکیت بر بحرین مورد بهره‌برداری حکومت‌های عربی حوزه خلیج فارس، بویژه آنها که در داخل با ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی و ناراضی بخش‌هایی از جمعیت خود روبرو هستند، قرار گرفته و به صورت ابزاری برای دگرگون ساختن تدریجی جغرافیای سیاسی منطقه به سود خواست‌های ژئوپلیتیک عربستان سعودی در زمینه یکپارچگی سیاسی شبه جزیره عربستان و ضمیمه شدن کشورهای کوچک عربی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس درآمده است. این امر، در کنار سیل جنگ‌افزارهای پیشرفته‌ای که غرب به سوی منطقه روانه کرده است، شرایط حساس و خطرناکی بویژه از نظر منافع ملی ایران پدید می‌آورد. بدیهی است چنانچه تنش‌ها ادامه یابد و ناآرامی‌های دیگری بروز کند که اتهام دخالت در آنها متوجه ایران شود، زمینه ادغام بحرین در عربستان سعودی بیش از پیش فراهم خواهد آمد. چنین دگرگونی‌هایی در جغرافیای سیاسی منطقه، بدون شک منافع